

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال چهاردهم - شماره یکم - بهار ۱۴۰۳ - شماره پيوسته ۴۳

بررسی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و نخلداری در لهجه جهرمی

(ص ۴۵ - ۷۶)

فاطمه تسلیم جهرمی<sup>۱</sup>

 : 10.30495/irfl.2023.1994523.1582

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۲۸

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

واژگان یک زبان یا گویش، با نوع زندگی، جغرافیا و محیط اطراف گویشوران آن‌ها ارتباط دارد. شهر جهرم در جنوب غربی ایران و استان فارس قرار دارد که در گذشته، آن را به دلیل کثرت نخل و نخلستان‌هایش، جنگل نخل نامیده‌اند. به دلیل کاربردهای بسیار نخل و اجزای آن در زندگی روزمره مردم جهرم، اجزا و اصطلاحات مربوط به این درخت در این شهر نامگذاری شده‌اند. همچنین، نخل در تمام شاخه‌های فرهنگ اعم از زبان، سنن و باورهای مردم این شهر که اغلب نیز ریشه‌ای اسطوره‌ای دارند وارد شده است. در این تحقیق، ۲۰۰ واژه و اصطلاح نخل و نخلداری در جهرم به صورت اسنادی و میدانی جمع‌آوری و در هفت دسته تقسیم‌بندی شده‌اند: انواع نخل‌های محلی، اجزای نخل و حالات آن، امور مرتبط با نخلداری، ابزار ساخته شده، مشاغل مرتبط، آفات و امراض و فراورده‌های خوراکی. بررسی توصیفی-تحلیلی این واژه‌ها، بیانگر باور به انسان‌پنداری نخل در جهرم است. بر اساس نتایج این تحقیق، اغلب واژه‌ها و اصطلاحات جهرمی درباره نخل و نخلداری، فارسی کهن هستند و لغات عربی در آن‌ها، انگشت‌شمار و معدودند. این واژگان متنوع‌اند و ۴۵ درصد از آن‌ها دارای حروف فارسی «گ، پ، چ، ژ» هستند. از آنجا که این واژگان از مظاهر مهم فرهنگ عامه در جهرم هستند، آکاوی آن‌ها به شناختن زمینه‌های ذهنی و روانی مردم این شهر نیز کمک می‌کند.

کلمات کلیدی: جهرم، خرما، گویش‌شناسی، نخل، نخلداری.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه جهرم، جهرم، ایران.



## ۱. مقدمه

شهرستان جهرم در استان فارس در فاصله ۱۹۳ کیلومتری از جنوب شرق شیراز قرار دارد و شامل سه بخش مرکزی، سیمکان و کردیان و سه شهر جهرم، قطب‌آباد و دوزه است. جهرم بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهر نیمه جنوبی استان فارس، دومین شهر و وسیع و سومین شهر پرجمعیت در کل استان و هشتمین شهر بزرگ جنوب ایران است. بنای شهر جهرم را به اردشیر اول، پسر خشایارشا، پنجمین پادشاه هخامنشی نسبت داده‌اند (نک. ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۵۴). برخی محققان معتقدند نام‌جای «زَرِّ هَم» در کارنامه اردشیر بابکان، همان جهرم است. فردوسی در شاهنامه، در چند داستان، به‌ویژه درباره جنگ اردشیر بابکان با مهرک نوشزاد، از جهرم نام برده است. این شهر در شاهنامه به عنوان محل نشست بزرگان و شاهزادگان، مردمان بخشنده، جنگاوری، کم‌آبی و غیره توصیف شده است. همچنین در متون مختلف تاریخی، جغرافیایی و ادبی چون احسن التقاسیم، صورة الارض، الممالک و المسالک و غیره نیز نام این شهر و محصولات و موقعیت جغرافیایی آن آمده است (نک. ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۳۳، ۶۶ و استخری، ۱۳۷۳: ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۲۷، ۹۶).

زبان مردم این شهرستان، زبان فارسی است و شماری از واژه‌هایی که در جهرم به کار می‌گیرند با زبان پارسی میانه نزدیکی دارد. گویش جهرمی به لهجه شیرازی و تا حدودی به لری بسیار نزدیک است.

کشاورزی و باغداری از مشاغل اصلی این شهرستان است که به صورت سنتی و نیمه‌صنعتی انجام می‌شود، اما به علت موقعیت خاص جغرافیایی، باغداری پایه اصلی اقتصاد این شهرستان را تشکیل می‌دهد. در این میان، باغ‌های مرکبات و خرماي نخلستان‌های جهرم از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. خرماي شاهانی این شهر شهرت جهانی دارد و از نظر تجاری به ثبت ملی رسیده است. ارتفاع نخل‌های شاهانی جهرم گاهی به سی متر نیز می‌رسد. هر درخت خرما بین پنج تا پانزده خوشه دارد که وزن هر خوشه بین ده تا سی کیلوگرم است. شهرستان جهرم با ۳۵۰ هزار نخل، سالانه حدود سی هزار تن خرما تولید و صادر می‌کند.

برخی از شاعران جهرمی نیز در قصاید و غزلیاتی درباره جهرم یا نخل، از اجزا و بخش‌های مختلف نخل و نخلداری جهرم یاد کرده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به محمدرضا اشراق جهرمی در قصیده «نخلیه» (۱۳۶۳)، حسین حقایق جهرمی (۱۳۷۵) و عبدالرسول عقیلی در قصیده «از یادرفته» (۱۳۷۸) اشاره کرد.

## ۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره واژگان و اصطلاحات نخل و نخلداری در گویش جهرمی، بجز ثبت برخی واژه‌ها در فرهنگ‌ها، آن هم به صورت ذوقی و ناقص و بدون رویکرد پژوهشی، کوششی انجام نشده است. در زمینه لغات و اصطلاحات جهرمی، جلال طوفان در کتاب شهرستان جهرم (۱۳۵۱)، صمد فرزین‌نیا در فرهنگ جهرمی (۱۳۹۳) و ایرج قزلی در فرهنگ آداب و رسوم شهرستان جهرم (۱۳۹۴) تلاش کرده‌اند برخی لغات گویش جهرمی را جمع‌آوری کنند. در مقالات نیز، صادق‌کیا در مقاله‌ای با عنوان «خرمابن و واژه‌های وابسته به آن در فارسی جهرم» (۱۳۵۴)، بیست و پنج واژه مرتبط با نخل در زبان جهرمی را گردآوری کرده که با توجه به تنوع این واژگان در شهرستان جهرم، عدد ناچیزی است. تسلیم جهرمی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل جایگاه نخل در کنایات و ضرب‌المثل‌های جهرمی» (۱۴۰۰)، ضمن جمع‌آوری چهل و پنج ضرب‌المثل و کنایه جهرمی درباره نخل، ضمن آوانگاری و بیان معنی، آن‌ها را با نمونه‌های مشابه در شهرهای جنوبی ایران مقایسه کرده است. مهرزاد منصوری نیز در پژوهشی با عنوان «واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به خرما در خاوران فارس» (۱۳۸۶)، حدود ۱۳۲ واژه و اصطلاح نخلداری متعلق به شهر خاوران را جمع‌آوری کرده است که بیش از نیمی از آن‌ها واژه‌های مربوط به آبیاری و کشاورزی است.

با توجه به گستردگی واژگان، روشمند نبودن تحقیقات اولیه و نقص‌های گوناگون تحقیقات انجام شده؛ نگارنده این مقاله، داده‌های مربوط به واژه‌های نخل را مجدد گردآوری و ساماندهی کرده و بر اساس نوع کاربرد آن‌ها، آوانویسی، طبقه‌بندی، معنی و تحلیل کرده است.

## ۱-۲. اهمیت پژوهش

گویش‌ها و زبان‌های محلی، بخش مهمی از میراث فرهنگ بشری به شمار می‌آیند و به دلیل مرور زمان و رشد فناوری، بسیاری از واژه‌های محلی و گویش‌ها رو به فراموشی‌اند. پژوهش و ثبت داده‌های گویشی زبان‌های ایرانی هم می‌تواند از سرعت زوال آن‌ها بکاهد و هم می‌تواند منبعی برای تحقیق و پژوهش‌های تطبیقی بر روی گویش‌های ایرانی باشد. ضمن اینکه این داده‌ها می‌تواند ریشه و خویشاوندی زبان‌ها را با یکدیگر نشان دهد، گاهی نیز می‌تواند مشکلات و دشواری‌های متون کهن را حل کند. با اینکه درباره اصطلاحات نخل در مناطق مختلف ایران، کوشش‌های بسیاری انجام شده است، متأسفانه با وجود نخل خیز بودن استان فارس، پژوهش‌های چندانی درباره واژگان و اصطلاحات نخل و نخلداری در این استان انجام نشده است.

### ۳-۱. روش تحقیق

بیکره داده‌های این تحقیق به دو روش اسنادی و میدانی جمع‌آوری شده است. داده‌های اسنادی از کتاب‌های شهرستان جهرم (۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی جهرمی (۱۳۹۰) و فرهنگ آداب و رسوم شهرستان جهرم (۱۳۹۴) گردآوری شده است. اما قسمت عمده داده‌ها از راه میدانی و مصاحبه حضوری با گویشوران بومی بوده است. جامعه پژوهش شامل کشاورزان، نخلداران، کارگران کشاورزی، استادان نخل ساز و تعدادی کهنسالان می‌شود که در آن با بیش از پنجاه گویشور مرد و زن، بین ۳۰ تا ۸۰ ساله در جهرم مصاحبه شده و گویش آن‌ها ضبط و آوانگاری شده است. جمع‌آوری این داده‌ها در بازه زمانی بین سال ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۱ انجام شده است. همچنین به دلیل مشترک بودن اصطلاحات آبیاری و زراعت محصولات کشاورزی در جهرم، از آوردن این اصطلاحات در اینجا خودداری شده است. بعد از جمع‌آوری داده‌ها، این واژگان طبقه‌بندی، آوانویسی، معنا و تحلیل شده است.

### ۲. بحث و بررسی

#### ۲-۱. نخل و نخلداری در جهرم

شهرستان جهرم<sup>(۱)</sup> از گذشته تاکنون به دلیل وجود نخلستان‌های بزرگ و تولید خرمای باکیفیت، به جنگل نخل و شهر چتر سبز مشهور بوده است. خرما در پهلوی به صورت خرماو (xærmâw) آمده است (نک. خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۲۰۲۹). محمد بن ابی طالب مجدی در کتاب زینت‌المجالس در سال ۱۰۰۴ قمری می‌نویسد: «جهرم، شهری وسط است، بهمن بن اسفندیار بنا کرده و مواضع بسیار از توابع آنجا است. هوایش گرم است و خرمای شاهانی آن بلده به غایت نفیس است» (مجدی، ۱۳۶۲: ۷۹۵). این موضوع که تاریخ‌نگاران و جغرافی‌نویسان تا قرن یازدهم از خرمای جهرم نام نبرده‌اند، این سؤال را پیش می‌آورد که اگر کاشت نخل پیش از این تاریخ در جهرم معمول نبوده است، این فهرست بلندبالا از واژگان کهن فارسی و منحصر به فرد که جهرمی‌ها برای نامیدن تک‌تک اجزای نخل و نخلداری استفاده می‌کنند، از کجا آمده است. شاید یکی از پاسخ‌ها این باشد که برخی مورخان و جغرافی‌نویسان کهن، گزارش شهرهای دوردست را از روی شنیده‌ها یا فهرست فرآورده‌هایی که بازرگانان برای فروش بیشتر به عنوان محصول شهری مشهور جا می‌زدند می‌نوشتند. بنابراین نبود گزارش‌های مکتوب در این زمینه گواهی بر نبودن نخل در جهرم کهن نیست (نک. طوفان، ۱۳۹۹: ۴۶).

در دوره صفویه به دلیل گسترش رابطه دربار ایران با اروپاییان و قرارداد داشتن جهرم در مسیر جاده ابریشم که در قسمت جهرم، جاده ادویه نامیده می‌شد، بسیاری از سفرا و جهانگردان اروپایی از این شهر عبور می‌کردند و به دلیل شگفت‌زدگی از دیدن نخل، در سفرنامه‌های خود مطالب فراوانی را درباره جهرم و نخل نگاشته‌اند. در سفرنامه‌های مشهوری از دوره صفویه مثل سفرنامه گارسیا فیگوئرا،

توماس هربرت، کرونو لوبوین، آتونبو تریروا، آبرت ماندلسلو، ژان شاردن، ژان تاورنیه و ژان فرابر دربارهٔ وضعیت نخل و نخلستان و محصول خرماهای جهرم سخن گفته شده و بیشتر اینان از بلندی و بزرگی قامت نخل‌های جهرم، انبوهی نخلستان‌های جهرم، فصل رسیدن خرما و خرماپزان، کیفیت عالی خرماهای جهرم، محصول فراوان، نوع و شکل خرماهای جهرم شرح‌های مفصّلی داده‌اند و اغلب جهرم را «جنگل نخل» نامیده‌اند (نک. فیگونروا، ۱۳۶۳: ۳۸۷؛ شاردن، ۱۳۳۶: ۳/۲۶۷ و ۴/۸۰؛ فرابر، ۱۹۱۵: ۱۴؛ طوفان به نقل از ماندلسلو، ۱۳۸۰: ۱۱؛ تاورنیه، ۱۳۵۸: ۶۷۱-۶۷۳، طوفان به نقل از لوبوین، ۱۳۸۰: ۶۳ و صداقت کیش به نقل از تریروا، ۱۳۸۹: ۷۳).

یکی از این جهانگردان، کرونو لوبوین بود که در سال ۱۰۸۲ خورشیدی از جهرم عبور کرد و در سفرنامهٔ خود دربارهٔ نخل‌های جهرم نوشت: «شهر جهرم پر از درخت خرماست و از دور به صورت جنگل به نظر می‌رسد. این درخت از تمام درخت‌های دیگر این منطقه پرازش‌تر است، زیرا خرماهای آن بهترین خرماهای ایران است. می‌گفتند: قیمت خرماهای هر درخت در سال، هفت فلورین<sup>(۲)</sup> و هر یک از این درخت‌ها تقریباً ۳۰۰ لیور<sup>(۳)</sup> میوه می‌دهد و ظاهراً به نظر نمی‌رسد که ساقهٔ باریک و ارتفاع خارق‌العادهٔ این درخت قادر به نگهداری چنین وزنی باشد. خرما رقم درشتی از منابع تجاری ساکنین محل بوده و رفاه اهالی را از لحاظ زندگی فراهم کرده است» (طوفان به نقل از لوبوین، ۱۳۸۰: ۶۳).

شاردن، جواهر ساز فرانسوی نیز در سفرنامهٔ خود خرماهای شاهانی جهرم را ستوده و آن را بهترین خرماهای جهان دانسته است (نک. شاردن، بی‌تا). حسینی فسایی در فارسنامه دربارهٔ خرماهای جهرم می‌نویسد: «نخل این بلوک از عموم نخل‌های گرم سیرات فارس و بصره و بغداد و حجاز و مسقط و بحرین تومندتر و بارآورتر است. شاید خرماهای یک درخت نخل قصبهٔ جهرم به ۱۸۰ من، به وزن یک من ۷۲۰ مثقال شود و عموم نخل‌های بلدهٔ جهرم شاهانی است که لطافت و شیرینی آن بهتر از همه خرماهای روی زمین باشد. شیرینی آن از سنخ شیرینی شکر و قند است، نه چون شیرینی عسل و دوشاب انگوری و این خرما چنان روشن است که هستهٔ آن از میانش نمایان است» (حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۱۲۷۸-۱۲۷۷).

شهرت خرما و نخل جهرم از گذشته تاکنون زیانزد بوده و منجر به ساخت واژگان، آداب و سنن و باورهای مختلفی راجع به این درخت در این شهرستان شده است و علاوه بر نامگذاری برخی انواع نخل به جهرمی، به ضرب‌المثل‌های سایر نقاط، مثل کرمان نیز راه یافته است: «ور خاطر یه إشکم خرما میره ور جَرْم» (سلامی، ۱۳۸۳: ۳۹).

نخل، اجزا و صنایع دستی حاصل از آن به شیوه‌های مختلف در زندگی جهرمی‌ها جا دارد و در ادبیات شفاهی و فرهنگ عامه نیز راه یافته است.

## ۱-۱-۲. انواع نخل‌های محلی در جهرم

از نظر مرغوبیت و کثرت، بهترین نوع نخل در جهرم، خرمای شاهانی یا سُونی (šowni) است که از گذشته شهرت جهانی داشته است. در حال حاضر ارقام دیگری از خرما مثل بی‌بیرم، ربیعی، مضافتی، مَجول و غیره نیز در جهرم کاشته می‌شوند که در اغلب نقاط ایران به همین نام مشهورند، اما نام‌های زیر به‌طور ویژه در جهرم به کار می‌رود. نام‌های محلی خرما در جهرم عبارتند از:

آلُون (alvūn): در جهرم به‌جز خرمای شاهانی، همه انواع خرما را در اصطلاح، آلوان یا آلون می‌خوانند.

پنجه عروسی (penga arusi/ panga arusi): خرمای شبیه خرمای شاهانی که بلند و کشیده است و به انگلستان کشیده عروس تشبیه شده است. مصوّت آغازین این کلمه در جاهای مختلف شهرستان به صورت a یا e تلفظ می‌شود.

تورز (towvarz): خرمای گردشکل و طلایی‌رنگ که از خارک آن نیز استفاده می‌شود.

حاج قنبری (hāj-i-qanbari): این خرما نیز مانند خرمای حنایی است و روی درخت خشک می‌شود. حنایی (hanaei): خرمایی که اندکی کشیده و رنگی چون حنا دارد.

خاسویی (xāsuei): خرمایی با شکل گرد و کوچک که یکی از انواع مرغوب خرمای جهرم است.

خشت (xešt): نوعی خرمای بیضی‌شکل به اندازه یک گردوی کوچک به رنگ قهوه‌ای روشن که نسبت به سایر خرماها زودتر می‌رسد.

خشخاشو (xašxāšu): خرمایی گرد که سر نخل خشک می‌شود و طعمی مانند خشخاش دارد.

خوش‌خوار (xočxār): نوعی خرما که خارک بسیار ترد و شکننده‌ای دارد. این نوع نخل در منطقه فین بندرعباس، خَشْخُور تلفظ می‌شود (نجیبی فینی، ۱۳۹۲: ۱۶۴).

دگل شاهانی (dagl-šāhāni): خرمایی شبیه خرمای شاهانی که رطبی مرغوب دارد.

رضوان (rezvān): خرمایی شبیه خرمای تورز.

زاهدی (zāhedi): نوعی خرمای خشک گرد و خوشمزه است که به صورت خشک از درخت می‌روید و به آن زاهدی نیز گفته می‌شود. در جاهایی نیز به آن قَصَبْک گفته می‌شود. ← قصب (qasb).

زرد (zard): نوعی خرما که محصول آن به رنگ زرد است.

شونی (šowni): شاهانی. بیشترین نوع درخت خرما در جهرم که خرمای آن کشیده و طلایی‌رنگ است و دارای شهد و ترد است. به این نوع نخل در منطقه فین، شانی می‌گویند (همان).

قصب (qasb): نوعی خرمای خشک گرد و خوشمزه است که به صورت خشک از درخت می‌روید و به آن زاهدی نیز گفته می‌شود. این کلمه در منطقه خشت و دلووار با املای متفاوت قسب نوشته شود و گفته شده در این منطقه، نوع جهرمی آن مشهور است: «قسب جهرمی (qasb-e § ja:romi) گونه‌ای از قسب است که احتمالاً درخت آن، اول بار از جهرم به منطقه آورده شده است» (سلامی، ۱۳۸۲: ۶۰).

کهکا / کبکا (kahkā/kabkā): کبکاب. این خرما از تمام خرماهای محلی جهرم درشت‌تر است و شکلی گرد دارد. این خرما از خرمای مضافتی اندکی بزرگ‌تر است و طعم و عطری خوب دارد. گبدر (gobder): نوعی خرمای شیردار.

گچ‌خوار (gačxār): خرمایی کمیاب که مانند خرمای خشت، اما کوچک‌تر است و قبلاً در منازل نیز کاشته می‌شد.

گیوونی / گیومی / دیوونی (givuni / giumi / divuni): طعم این نوع خرما نسبت به سایر خرماها شیرین‌تر است. شکلی گرد دارد و اندکی از خرمای هلیله‌ای کوچک‌تر و از خرمای تورز بزرگ‌تر است و قیمت آن نسبت به سایر خرماها بالاتر است. به نسبت، زودتر از سایر خرماها می‌رسد. در گذشته در اغلب منازل جهرم این نوع نخل کاشته می‌شد، زیرا مانند نخل شاهانی بلند نمی‌شد. این کلمه با دو املاهی گیومی یا گیوونی نیز نوشته می‌شود.

میزی (mizei): نوعی خرمای باریک و کشیده است.

نَلسون (nalasun) این خرما روی درخت به رنگ سبز کم‌رنگ باقی می‌ماند، ولی مزه خرمای رسیده می‌دهد و طعم و رطوبت آن نیز بسیار شیرین است.

هیلی لی (hililey): خرمای گردشکل که از خرمای گیومی بزرگ‌تر و مانند خرمای مضافتی است. در بخش کتیچ سیستان و بلوچستان نیز این نام به صورت هیللیگ (halēlig) تلفظ می‌شود (رئسی، ۱۳۹۲: ۱۸۱).

## ۲-۱-۲. اجزای مختلف نخل و حالات آن

آوردن (āvordan): شکوفه کردن نخل به صورت تارونه. بیرون آمدن تارونه در فصل بهار از نخل. آبره (abrə): گرد سفیدرنگی که از خوشه نخل نر می‌گیرند و در عمل لقاح نخل ماده که در اصطلاح، ساختن گفته می‌شود، به کار می‌برند.

آسه (assə): هسته خرما.

بالا انداختن (bālā-endāxtan): به پدیدارشدن خوشه‌های نورس خرما از دل تارونه در آغاز بهار گفته می‌شود.

بج (bač): مخفف بچه. پاجوش‌هایی که کنار ریشه نخل می‌روید و می‌توان آن‌ها را بیرون آورد و در جای دیگری کاشت. این کلمه در منطقه اوز و خنج در جنوب فارس به کودک گفته می‌شود (طوفان، ۱۳۹۹: ۴۴۸).  
بج با «ب» مکسور، «در اصطلاح محلی کوهستان‌های کرمان، به جای بچه به کار می‌رود؛ اعم از حیوانات و حشره و انسان» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۳: ۴۳۷۹). در لهجه مردم خور، جوانه‌های طفیلی نخل، بیژه (bīžē) نامیده می‌شود (فردوسی، ۱۳۵۵: ۵۶). در بیشتر نقاط نخل خیز که این واژه را به صورت اصطلاح به کار می‌برند؛ مثل خشت و دلوار، به صورت «بچه» آمده است (سلامی، ۱۳۸۲: ۶۳).

بخته‌کن (baxte-kan): پاجوش‌هایی که در کنار ریشه نخل می‌روید.

بر ماده (bar-e-mādā): برگ دوم نخل بعد از جوانه اول.

بین فسیل (bein-fasil): فاصله بین دو درخت خرما. بخش دوم این کلمه با دو املائی فسیل و فسیله نوشته می‌شود.

پنگ (pang): خوشه خرما که تعداد آن‌ها در انواع نخل متفاوت است. اگر نخلی بیش از توانایی و ظرفیت خود خوشه خرما یا پنگ بیاورد، در موقع باروری، پنگ اضافی را بیرون می‌آورند. اگر به نخلی بیش از تحمل آن بار داده شود، بر اثر بار بیش از حد، دانه‌های خرما می‌ریزد یا خشک و کم‌شیره می‌شود. این واژه در برهان قاطع نیز به همین معنا آمده است (نک. خلف تبریزی، ۱۳۴۲، ج ۱: ۴۲۳) و در بیشتر مناطق نخل خیز ایران، به همین صورت (pang) تلفظ می‌شود.

پودوز (pūdūz): خرمای سبزرنگ و کال. خرمای نارس و سفت که طعمی گس دارد.

پیاز (peiāz): پاجوش نخل ← بج

پیازکن (peiāzkan): درختچه نخلی که از پای درخت مادری بیرون می‌آورند و به فاصله تقریبی ده متری از آن می‌کارند تا رشد کند و به گرسی‌کن تبدیل شود. ← کرسی‌کن.

پیریچه (piričə): لیف خرما. لیاف باریک و درهم‌فشرده‌ای که در محل پیوستن شاخه‌های درخت خرماست.

پیز (peiz): پیز نخل. پیز یا پیز نخل در واقع ماده اولیه تشکیل تنه و برگ‌های نخل پیش از مرحله چوبی شدن است ← کچ.



پیش (piš): برگ و شاخهٔ اصلی بزرگ نخل که تعداد زیادی از آن اطراف سر نخل را به صورت دایره فراگرفته و طول هریک از آن در نخل‌های بالغ معمولاً بیش از سه متر است. شاخ‌برگ نخل.

پیش‌انداز (piš-andāz): شاخه و برگ نخل که کاملاً خشک نشده و تنها دنبالهٔ آن به نخل چسبیده و سال بعد خشک می‌شود. این گونه برگ‌ها بالاتر از برگ خشک قرار دارد.

پیش خشک (piš-e-xošk): شاخه و برگ خشک نخل که در پایین‌ترین بخش شاخه‌ها قرار دارد و هنگام پیش‌بری آن را می‌برند.

پیش سوز (piš-e-sowz): شاخه و برگ خرما که اطراف سر نخل را گرفته است و خوشهٔ خرما را هنگام باروری روی آن می‌گذارند و برگ‌های سبز آن برای بافتن وسایل مختلف استفاده می‌شود.

تَرک (tarok): درخت خرما. نخل. فسیله. مخ.

تَرکِ خُودرو (tarok-e-xodrū): نخلی که از هستهٔ خرما به صورت خودرو روییده باشد، خواه این هسته را انسانی کاشته باشد و خواه این هسته بر خاک بیفتد و سبز شود. معمولاً محصول این نوع نخل‌ها، بی‌کیفیت یا نر است.

تُرْم (torm): تُرم رشته‌ای است که چون بند ناف، بچهٔ نخل را به نخل مادر می‌پیوندد و راه تغذیهٔ درختچه است.

تُرنه (toronə): طارونه یا تارونه. طلعه. غلاف سبزرنگ و دوکی‌شکل معطر که خوشه‌های نخل درون آن قرار دارند. در منطقهٔ خشت کازرون به آن تارونه می‌گویند (سلامی، ۱۳۸۲: ۶۵).

تُرنه آوردن (torenə-ovordan): روییدن غلاف‌های خرما از میانهٔ سر نخل که در این غلاف‌ها، خوشه‌های نر و مادهٔ خرما وجود دارد.

تَغَلّه (taɣalə): قسمت آخر خوشهٔ خرما و دنبالهٔ دارپنگ که معمولاً چوبی نارنجی رنگ دارد. گاهی هم بر روی درخت می‌ماند و خشک می‌شود و بعد از مدتی به آسانی کنده می‌شود و به عنوان سوخت به کار می‌رود. تغله، کمانی‌شکل است و برای تکاندن پنگ خرما نیز به کار می‌رود.

تُوختک (tovaxtak): دنبالهٔ شاخه و برگ نخل که پس از بریدن سر شاخه بر روی تنهٔ نخل باقی می‌ماند. ته شاخه‌های برگ نخل.

ته دُمبازی (tah-dombāzi): خارکی که قسمت دم یا ته آن رسیده باشد.

تی پیش (ti piš): سی تا چهل سانتی‌متر از انتهای برگ نخل.

**جُنگ (jong):** نخل جوان حدود سه ساله. این واژه به احتمال فراوان از فرهنگ دامداری به کشاورزی راه یافته؛ چراکه در لغت‌نامه، جُنگ برای شتری که هنوز آن را به زیر بار نکشیده‌اند یا برای چهارپایان جوان به کار برده شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه).

**حلق انداختن (halq-endāxtan):** برآمدن برگچه‌های نازک، لطیف و سپید در سر نخل در اسفندماه، پیش از آنکه تارونه ظاهر شود.

**خار دندون (xār-dandun):** ریشه نازک تازه‌رویده نخل.

**خارمره (xārmorə/xārmarə):** خار نخل بعد از بزرگ شدن که از شکل خار بیرون رفته با شد. ترتیب اجزای روی شاخه نخل ابتدا خار، بعد خارمره و بعد برگ سبز است. خارمره، برگ‌های نازک و لطیفی است که در اطراف خوشه خرما ظاهر می‌شود و پس از گرده‌افشانی، پنگ خرما را با آن می‌بندند تا عمل لقاح به خوبی انجام پذیرد. به این منظور، خارمره را به صورت رشته‌های باریکی درمی‌آورند و در اطراف خوشه می‌پیچند. این واژه در مناطق مختلف جهرم به صورت‌هایی چون خارماره، خارمره، یا خارمره تلفظ می‌شود.

**خُرک (xorak):** خارک. خرما می‌نرسیده که سفت و زردرنگ است. دهخدا این کلمه را به صورت خارک و خُرک در هر دو معنی، به استناد برهان قاطع و مهذب‌الاسماء آورده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه). در بیشتر مناطق نخل خیز به میوه زردرنگ و نارس نخل، خازک گفته می‌شود.

**خَشَمی (xašam):** خانه و سایبانی که از چوب و برگ نخل برپا کنند. «خُونی خَشَمی» خانه‌ای بوده که کولیان از شاخه و برگ‌های نخل می‌ساخته‌اند.

**دارپنگ (dārpang):** دنباله خوشه خرما که به تنه نخل وصل است. خوشه خشک شده نخل بعد از بریده شدن که مصرف سوختنی دارد یا از آن جارو درست می‌کنند.

**دُمباز (dombāz):** یکی از مراحل رسیدن خرما که در آن نیمی از سر خارک رسیده باشد. این واژه در لهجه مردم خشت کازرون نیز کاربرد دارد (نک. سلامی، ۱۳۸۲: ۵۹).

**دوبَرَک (dubarak):** نخلی که هر سال خرما می‌دهد. درختان خرما معمولاً یک سال در میان محصول خوب می‌دهند.

**رُط (rota):** رطب. خرما می‌تازه‌رسیده و طلایی که هسته آن را بیرون آورده باشند.

**رنگ او مدن / انداختن (rang umadan/endanaxtan):** زرد شدن خارک، تغییر رنگ خرما از سبزی به زرد در فصل گرما.

**سَر دُمبازی (sar-dombāzi):** خارکی که سر آن رسیده باشد ← کله دُمبازی.

سُوزکردن (sowz-kerdan): صفت خوشه‌های خرما وقتی از غلاف بیرون زده است، اما گرده‌افشانی نشده باشند و به اصطلاح محلی، ساخته نشده باشند.

سپش / سپس (sapes/sepeš): خرمای سبز ناری که به خرما تبدیل نشود و پیش از رسیدن از درخت می‌افتد. این واژه در برخی جاها سَپش و بعضی جاهای دیگر شهرستان جهرم سَپش تلفظ می‌شود. طوفان این واژه را به معنی شاخه نوریسته پای تنه نخل یا شاخه تازه پاجوش آورده است (نک. طوفان، ۱۳۹۹: ۴۴۴). واژه‌نامه پهلوی مکنزی نیز، سپیگ (spīg) را به معنی شاخه و جوانه آورده است (نک. مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۶۶ و ۱۳۷).

شکافتن (šekaftan): بازشدن غلاف خوشه خرمای یا تارونه، که به معنی فرارسیدن موعد باروری نخل است.

شیش یک (šiš-yak): یا شیش یکی. سهم استاد نخل ساز از ثمر نخلستان. طبق قرارداد بین مالک و ماهر، وقت برداشت خرما مالک باید یک ششم محصول را به عنوان دستمزد و سهم ماهر به وی بپردازد.

فسیل / فسیله (fasil / fasila): نخل. درخت خرما. فسیله یا فسیل واژه‌ای عربی برای درخت خرما است. برهان قاطع گفته که عرب‌ها، به نهال درخت خرما، فسیله می‌گویند (نک. خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۳/۱۴۹۰). به صورت فسیله نیز یاد شده است.

قسر (qeser): نخلی که اندکی بزرگ‌تر از نخل گُره باشد.

کَچ (kač): کاج. پنیرک سفیدرنگ نخل. پنیر نخل که در میان سر نخل است. برهان قاطع این کلمه را با مصوت بلند آورده و گفته که تارک و فرق سر را «کاج» می‌گویند (نک. همان: ۱۵۵۶).

گُره (koropae): نخل کوچک. دهخدا گُره را به معنی گیاهی که هنوز به بلندی و کمال خود نرسیده و گیاه انبوه، سبز و کوتاه روئیده بر زمین، آورده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه).

گُرسی کن (korsi-kan): پاجوش‌های بزرگ نخل که پس از نشا بیرون می‌آورند و در جای اصلی می‌کارند.

کُرنگ (korong/korong): خرمای سیاه خشک و فاسدشده.

کلفه (kolofaə/ kalafaə): کلاهک چوبی مدور کوچکی که به هر دانه خرما چسبیده و محل اتصال خرما به خوشه است. مصوت آغازین این کلمه در محلات شرقی کُلفه و در محلات غربی کَلفه تلفظ می‌شود. طاووسی در واژه‌نامه شایست‌نشایست نیز به این معنی اشاره کرده و گفته است: «واژه پهلوی کولافک به معنی کلاهچه کوچکی است که خرما را به خوشه پیوند می‌دهد. این واژه در جهرم به شکل

کلفه کاربرد دارد)) (طاووسی، ۱۳۶۵: ۲۱۸). در فرهنگ البسۀ مسلمانان به نقل از کارتر مر آمده است که کلفه «به معنای شب‌کلاهی است که عمامه به دور آن بسته می‌شود و همان کلمۀ calotte ماست. این نوع شب‌کلاه را فقط مردان طبقۀ بالا به سر می‌گذاشتند» (دزی، ۱۳۴۵: ۱۳۷)

کَلَه دمبازی (kallaə-dombāzi): خرماي زرد و نیمه سفتی که سر آن رسیده باشد ← سر دمبازی.

کَلَه (kallaə): واحد خرما به معنی دانه و یک سر خرما.

کَمَرَبَسَه (kamar-basə): نوعی دمباز و خارک نیمه رسیده است.

گَرز (gorz): شاخۀ نخل که برگ آن کنده باشند.

لِگ (leg): تار یا رشته برگ نخل.

لِگاره (legāra): هر یک از رشته و شاخه‌های کوچک خوشه خرما که خرما با کلاهکی چوبی به آن متصل است. گل شاخه نخل.

مادَه (mādə): اولین جوانه برگ نخل که معمولاً سفیدرنگ است و به علت مرغوبیت برای درست کردن صنایعی دستی حصیری باکیفیت‌تر مثل: بادبزن، طَبَق و سبدهای محلی به کار می‌رود.

مُخ (mox): مغ. نخل. درخت خرما. مخک یعنی نخل کوچک.

مِخِنَه / میخینه (mexenə/mixinə): تنه قطور و ساقه استوانه‌ای و چوبی درخت خرما پس از قطع کردن. برخی در چهارم، تلفظ آن را مُخینه می‌دانند که امروزه رایج نیست.

مُس (mos): تفاله مگ‌های نیم‌آسیاب‌شده و جوشیده شده در آب را مُس می‌گویند.

مُکُش (mokoš): نوعی درخت خرماي کوچک که به طور زاید از گلو یا تنه نخل بیرون می‌آید و حتماً باید بریده شود تا نیروی نخل را برای رشد نگیرد.

مِگ (meg): وقتی به سبب بارورنشدن و یا عوامل دیگر، خرما نیمه‌رس باقی بماند و رشد آن متوقف شود به آن خرما، مِگ می‌گویند. مِگ ممکن است سبز یا زرد باشد یا از درخت بیفتد. مِگ در بعضی انواع نخل، تلخ و در بعضی دیگر شیرین و قابل خوردن است. در لغت زند و پازند، درخت و نخل خرما را مُگ گویند (خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۴/۲۰۲۹). هنوز در گویش کتیچی در سیستان و بلوچستان به نخل، مُگ می‌گویند (نک. رئیسی، ۱۳۹۲: ۱۷۸).

مِگ بَخْتَه (meg-baxtaə): به مگ‌های درشت، مِگ بخته می‌گویند که گاهی از خارک هم بزرگ‌ترند. وجه تسمیه این مگ‌ها از آنجاست برخی چهارپایان را در گذشته آخته می‌کردند تا انرژی شان صرف زاد و ولد نشود و بیشتر کار کنند. این نوع چهارپایان از بقیه قدرتمندتر هستند و اندام‌هایشان نیز از بقیه بزرگ‌تر است. به این خرماهای نارس نیز بنا به وجه مشابهت، مِگ بخته می‌گویند.

نَروک (naruk): خرماي نار سی بسیار کوچک که به علت بارورنشدن از درخت می‌افتد. نروک اگر بر سر خوشهٔ نخل بماند تبدیل به مگ می‌شود.

## ۲-۱-۳. امور مرتبط با نخل

آسه درآوردن (assa-dar-ovordan):// اسه دربیبار یا دوتی: ابزاری است شبیه درفش که سر آن دال‌بر است و برای بیرون آوردن هستهٔ خرما و به اصطلاح رطب‌کردن خرما استفاده می‌شود. ← دوتی  
آسه کردن (assa-kerdan): به عمل بیرون آوردن هستهٔ خرما با دوتی / doti که نوعی درفش است، گفته می‌شود.

اِری مُهری (ere-i-mohari): اژه‌ای کوچک برای بریدن خوشهٔ خرما. به آن ارهٔ پنگ‌بری هم گفته می‌شود.

اِری کچ‌بری (ere-i-kačbori): اژه‌ای با دندان‌های بزرگ برای بیرون آوردن پنبه و بریدن تنهٔ نخل. انداختن (endaxta): انداختن به معنی بریدن یا قطع کردن نخل است.

بَرکت کردن (barkat-kerdan): به فروختن محصول نخلستان یا باغ گفته می‌شود.

بُریدن ترنه (boridan-e-tonon): بعد از ترنه‌آوردن نخل‌ها در فصل بهار، استاد نخل‌ساز با بریدن ترنه‌های نخل‌نر، ابره یا گردهٔ آن را بیرون می‌آورد و در میان رشته‌های لگارهٔ نخل ماده قرار می‌دهد و به این ترتیب نخل ماده را بارور می‌کند.

بُریدن (boridan): به عمل بریدن خوشه‌های نخل برای برداشت محصول و چیدن خرما گفته می‌شود. بریدن مصدر جانشین اسم نیز است: ترک بریدن یا پنگ بریدن.

پَر کردن (pār-kerdan): هرس کردن نخل. بریدن برگ‌های خشک‌شده و اضافی نخل.

پَریز (pariz): پرهیز کردن. کلمه‌ای که استاد نخل‌ساز پس از هر بار پایین‌فرستادن زنبیل خرما یا بریدن و انداختن برگ نخل و به طور کلی، پایین‌انداختن سایر اجزای نخل از بالای نخل می‌گوید. استاد نخل‌سازی پس از بریدن خوشهٔ خرما آن را در زنبیلی گذاشته، از بالای نخل به پایین می‌فرستد و با گفتن کلمهٔ «پریز» به افراد دور و بر نخل هشدار می‌دهد که مواظب باشید این زنبیل سنگین به شما اصابت نکند.

پنگ آوردن (pang-ovordan): خوشه کردن نخل.

پنگ تَکوندن (pang-takondan): فروش خرماي رسیده یا نارس که با تکاندن خوشه از آن می‌ریزد.

پنگ رو پیش گذاشتن (pang-ro-pish-gozoshtan): خوشه‌آرایی نخل. استاد نخل‌ساز، میزان ثمر خوشه‌های نخل را تنظیم و خوشه‌های اضافی را حذف می‌کند تا زمان برداشت، این خوشه‌ها به علت افزایش وزن، نشکنند.

پنگ‌بُر (pang-bor): فروش خرما روی درخت به صورت خوشه‌ای.

پنگ‌بُری (pang-bori): بردن خوشه‌های خرما در وقت رسیدن. وقتی خرما نارس است، این کار برای سبک کردن بار نخل انجام می‌شود.

پُیزه / پیزی (poizyi): به کارهایی چون در ظرف کردن خرما، تهیه شیر، به بندک‌شدن خارک و سایر امور مرتبط با نخل برای تهیه خوراکی‌های مخصوص با خرما که زنان در فصل پاییز انجام می‌دهند («پیزی» گفته می‌شود. در معنای اعم آن، تمام کارهای زنان جهرم در پاییز برای فرآوری خوراکی‌ها و انبارکردن آذوقه است.

پیش‌بُری (piš-bori): به عمل آرایش نخل و بردن برگ‌های اضافی آن، که معمولاً در فصل بهار انجام می‌شود، گفته می‌شود. هرس برگ‌های خشک نخل.

تاش‌کندن (taškondan): عمل ساختن تا (طناب محکم و ضخیمی از الیاف نخل) را تاش‌کندن می‌گفتند. — تا.

تال ترک رفتن (tāl-e-tarok raftan): بالای درخت نخل رفتن.

ترک ساختن (tarok-sāxtan): انجام عمل گرده‌افشانی و لقاح نخل ماده با استفاده از گرده نخل نر به دست استاد نخل‌ساز. ساختن نخل. به صورت اختصاری، ساختن نیز گفته می‌شود.

ترک‌بُری (tarok bori): بردن خوشه‌های خرما هنگام رسیدن خرما در فصل پاییز.

ته زمیلی (tah-zambili): مقدار معینی خرما به اندازه‌ای که ته زنبیل مَه‌ری را پر کند. در فصل رسیدن خرما، این میزان خرما هر روز پس از پاک کردن خرما و دست کشیدن کارگران از کار، به استاد نخل‌ساز داده می‌شود.

توختک‌بری (tovaxtak bori): به عمل بردن ته‌شاخه‌های نخل گفته می‌شود.

چپوندن (čapondan): خرما چپوندن به عملی در بسته‌بندی خرما گفته می‌شود؛ به این صورت که پس از ریختن خرما در کارتن و گذاشتن آن در قالبی به نام خرماچپون، خرماها را با در قالب بر روی هم پرس می‌کنند و فشار می‌دهند تا علاوه بر جاگیری حجم بیشتری از خرما و گرفتن هوای بین خرماها، بتوان آن را برای مدتی طولانی نگهداری کرد. چپوندن به فشردن خرما در جُلت یا دَلّی نیز گفته می‌شود.

**خارگیری (xārgiri):** گرفتن خارهای اضافی نخل برای اینکه مزاحم بالارفتن از آن نشود.

**خُرک بندکردن (xorak-band-kerdan):** خارک به بند کشیدن. خارک خرما را نرسیده و سفت و زردرنگی است که هنگام بریدن خوشهٔ خرما همراه با خرما رسیده است. این خرما را نارس می‌شویند و در دیگ‌های بزرگ مخصوص که به آن دیگ خارک‌پزی می‌گویند، می‌ریزند و آن را می‌جوشانند. سپس خارک‌هایی را که روی آب می‌آید، مگ می‌دانند و با کفگیر می‌گیرند و به کناری می‌ریزند. بعد از اندکی جوشاندن خارک، آن را در آبکش‌های بزرگ می‌ریزند تا خنک شود. سپس زنان کارگر اطراف آن می‌نشینند و با درفش‌های مخصوص که دوتی نامیده می‌شود، هستهٔ خارک‌ها را بیرون می‌آورند. آن‌گاه خارک‌ها را مانند تسبیح به بند می‌کشند و در سایه آویزان می‌کنند تا خشک شود.

**خُرک بَندکُن (xorak-band-kon):** سوزن فلزی بلند و کلفت که حدود بیست و پنج سانتی‌متر است و برای به رشته کشیدن خارک به کار می‌رود.

**خرماپزون (xormā-pazūn):** اوج گرمای تابستان به‌ویژه در ماه مرداد که وقت رسیدن خرما است. از واژهٔ پختن، ارادهٔ رسیدن شده است.

**خرماچپون (Xormā-čapondan):** برای قالب‌زدن کارتن خرما از قالب چوبی یا فلزی دردار که در آن داخل قالب می‌رود، استفاده می‌شود که به آن خرماچپون می‌گویند. کارتن‌های سه کیلویی خرما را در خرماچپون قرار می‌دهند، سپس خرما را مرطوب می‌کنند و با در فلزی یا چوبی، خرما را مرطوب را فشار می‌دهند تا به هم بچسبند و هوای بین آن خارج شود تا از کرم‌زدگی جلوگیری شود. خرماچپون باعث می‌شود که کارتن خرما پاره نشود و شکل اصلی آن حفظ شود.

**خُرْمی دَلّی (xorme-i-dalli):** خرمایی که در قوطی فلزی نگهداری می‌شد. در قدیم که جعبهٔ کاغذی و کارتن برای نگهداری خرما نبود، آن را در قوطی‌های بزرگ هفده کیلویی روغن، معروف به دلی، می‌گذاشتند.

**خوش اوم پَنگِ اول (xoš-u-omad-pang-aval):** اصطلاحی است که استاد نخل‌ساز از فراز نخل پس از بریدن خوشهٔ نخل و فرستادن آن به پایین می‌گوید. پس از اینکه خوشهٔ اول خرما رسیده از فراز نخل به پایین آمد، چند نفر در زیر نخل برای گرفتن آن ایستاده‌اند.

**دَس کش کردن (das kaš kerdan):** به عمل جدا کردن خرما از رطب، خارک و مگ در سرمشا گفته می‌شود.

**دوتی (doti):** ← آسه درآوردن

رطب کردن (rotab kerdan): به عمل بیرون آوردن هسته خرما و بی‌هسته کردن آن، رطب کردن گفته می‌شود.

رو پیش گذاشتن (ro piš gozaštan): برای اینکه خوشه سنگین خرما سر درخت نشکند؛ استاد نخل‌ساز آن را روی برگ نخل می‌گذارد تا وزن آن را تحمل کند.

ساختن (sāxtan): ← تَرَک ساختن

سر مُشا/مِشه رفتن (sar-e-mošā-raftan/ sar-e-mašā-raftan): سرِ مُشا رفتن، سرِ مُشا رفتن یا سرِ مَشَه رفتن به رفتن کارگران به محل تجمع خرماهای چیده شده برای تمیز کردن خرما گفته می‌شود. پس از چیدن خوشه‌های خرما، یک نخلستان، آن را یک جا جمع‌آوری می‌کنند و کارگران برای تمیز کردن خرما از خاشاک، خرما، خشکیده، نارس و خارک دور آن می‌نشینند.

شیش‌تی کردن (šiš ti kerdan): نوعی گره‌زدن بند لیف‌های پاره‌شده برای تعمیر پروند استادکاران نخل است. وقتی بند چاه که از جنس الیاف نخل بود، پاره می‌شد، برای وصله کردن آن، می‌گفتند آن را باید شیش‌تی کرد؛ یعنی الیاف دو قسمت را باید از هم باز و مجدد به درشش تا به هم بافت.

شیل‌شیل کردن (šil-šil-kerdan): رشته‌رشته یا ریش‌ریش کردن برگ‌های نخل با کمک سوزن یا سنجاق برای ساختن برخی وسایل حصیری.

غرس کردن (yars-kerdan): تخمین، نقویم و برآورد کردن محصولات خرما و مرکبات. معمولاً این کار را افراد خبره انجام می‌دهند و طبق تخمین آنان، معامله سر می‌گیرد.

کچی کردن ترک (kači-kerdan-tarok): نخل‌هایی را که پیر شده‌اند یا ثمر خوبی ندارند، قطع و پس از کندن برگ و الیاف آن، پنیرک یا کچ آن‌ها را خارج می‌کنند که به این عمل، کچی کردن ترک می‌گویند. کشاورزان جهرمی از به کاربرد اصطلاح کشتن یا قطع کردن برای نخل ابا دارند و به جای آن از اصطلاح کچی کردن استفاده می‌کنند.

کش کارد (kaškard): کژ یا کج کارد. کاردی بزرگ و کج که برای بریدن خارهای خرما استفاده می‌شود.

لگ لگ کردن (leg-leg-kerdan): کندن رشته‌برگ‌های کوچک سبز مجزا از روی شاخه بزرگ نخل.

## ۲-۱-۴. ابزار و وسایل ساخته شده از نخل

در گذشته در جهرم انواع وسایل خانه، صنایع دستی و دست‌افزار مشاغل با استفاده از اجزای نخل ساخته می‌شد. برخی از این وسایل به قرار زیرند:



بررسی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و نخلداری در لهجهٔ جهرمی (ص ۴۵-۷۶) --- فاطمه تسلیم جهرمی ۶۱

**آرشی** (areši): نوار پهن ده تا پانزده متری ساخته شده از برگ نخل که مانند کمر بند است و با رشته‌های گیاهی به نام خُنگ به هم می‌دوزند و با آن وسایل مختلف حصیری می‌سازند. این کلمه با دو املاي آرَش یا عَرِش نگاشته می‌شود.

**بادبیز** (bād-biza): بادبزن، بادزن یا بادبزن، وسیله‌ای برای بادزدن و خنک کردن است که از برگ ماده؛ یعنی برگ نازک، سفید و تازه رویدهٔ نخل برای بافتن آن استفاده می‌شود. در تلفظ کهن جهرمی به آن بازن می‌گفتند. هنوز در منطقهٔ فین به آن «بازن» گفته می‌شود (نک. نجیبی، ۱۳۹۲: ۱۶۹).

**بند چا** (band-e-čā): طنابی بافته شده با الیاف نخل که برای پایین رفتن و بالا آمدن از چاه استفاده می‌شود.

**پَرته** (paratə/peretə): رشتهٔ باریک بافته شده با الیاف نخل که حالت آتش‌گیره یا کبریت داشت و در چاه می‌گذاشتند و مقنیان و کسانی که در چاه کار می‌کردند برای روشن کردن سیگار یا چپق از آن استفاده می‌کردند. پرته دوام طولانی داشت و به سادگی خاموش یا خاکستر نمی‌شد. مصوّت آغازین این واژه هم به صورت -یا- یا -تلفظ می‌شود.

**پَرَوند** (parvand): طناب محکم و ضخیمی از جنس الیاف خرما به طول تقریبی پنج متر که دور کمر نخل و فرد می‌اندازند و با آن به بالای نخل می‌روند. برای بافتن پروند، از نزدیک‌ترین الیاف به مغز نخل استفاده می‌کنند که معمولاً زردرنگ و نسبت به سایر الیاف نخل محکم‌ترند.

**پُشتو** (poštu): کمر بند نسبتاً پهنی از جنس الیاف خرما، دارای دو حلقه در طرفین که به بند چاه متصل بوده و مرد چاه‌کن یا آبکش برای تسهیل در بالا آمدن از چاه به دور خود می‌بسته است. این واژه در مناطق وسیعی از جنوب ایران از سیستان و بلوچستان تا بوشهر به همین شکل تلفظ می‌شود.

**پُوره** (powrə): بخشی از چرخ آبکشی در قدیم. دو قطعه چوب موازی که پایه‌های آن روی چوبی از جنس تنهٔ نخل (میخنیه) بود. دو سر پوره در قسمت بالا به چوبی به نام چول/čoval بسته می‌شد و به وسیلهٔ طنابی به نام پوره‌بند که از جنس الیاف نخل بود محکم می‌شد. دو محور چرخ آبکشی روی پوره قرار داشت.

**پُوره‌بند** (powrəband): طنابی از جنس الیاف نخل که دوسر پوره را به چوب چرخ چاه می‌بست. ← پوره.

**تا** (tā): طناب محکم و ضخیمی از الیاف نخل که چند لایه است و در گذشته برای آبکشی در چرخ چاه به کار می‌رفت.

**تُخ** (tox): ظرف گرد و مسطح بافته شده از برگ نازک نخل و شبیه سینی که در آن آرد می‌بیزند.

تَق تَقو (taq-taqui): نوعی اسباب‌بازی کودکانه که با برشی در دارپنگ به وجود می‌آید و وقتی کودکان آن را تکان می‌دادند دو لبه آن به هم می‌خورد و صدا می‌داد.

تُنْگِی (tongi): محفظه خالی خوشه خرما (ژنه) به‌ویژه نخل نر که حالت تنگ آبخوری دارد و معطر است و به عنوان اسباب‌بازی کودکان استفاده می‌شده است. کودکان در آن آب می‌ریختند و به عنوان ظرف آبخوری با آن بازی می‌کردند.

تیرکمو (tir-kamu): نوعی کمان اسباب‌بازی کودکانه بود که با استفاده از گرز نخل و بستن کیش یا نوارهای بریده شده از تیوپ لاستیک دوچرخه، موتور یا خودرو ساخته می‌شد. وسط این چوب را هم برای پرتاب تیر سوراخ می‌کردند. تیر آن نیز از تکه‌های صاف برگ نخل برش داده می‌شد.

جارو پنگی (jaru-i-pangi): جارویی از جنس خوشه خشک شده نخل است که برای نظافت حیاط و حوض به کار می‌رفت.

جارو پیشی (jaru-i-piši): جارویی که از برگ نخل برای نظافت داخل و حیاط منزل می‌سازند.

جَلَت (jolat): سبدهای مخصوصی که از برگ نخل به شکل کیسه می‌بافند و خرما را برای مدت طولانی در آن نگه می‌دارند و سر آن را نیز با الیاف خرما محکم می‌دوزند. جلت در وزن‌های سه منی، شش منی و نه منی بافته می‌شود. این واژه در گویش اوز در جنوب فارس به صورت گَلت نیز به کار می‌رود (ضیایی، ۱۳۸۵: ۳۹).

خَشَم (xašam): خانه و سایبانی از جنس شاخه و برگ نخل بود که کولیان می‌ساختند.

دُرْنه (dārana/doronā): رشته‌های باریکی از برگ نخل که برای دوختن و سایل ساخته شده از برگ نخل به کار می‌برند. این کلمه با دو تلفظ دُرْنه و دازنه خوانده می‌شود. رشته‌های بافته شده از الیاف نخل.

دوروک (duruk): سبدهی استوانه‌ای شکل دارای دسته که از برگ نخل بافته می‌شود و برای چیدن خرما از نخل استفاده می‌شود.

زمبیل (zambil): زنبیل. سبدهی بافته شده از برگ نخل که برای نگهداری میوه، اشیاء و غیره به کار می‌رود و دارای انواعی چون زنبیل بقالی، مَهْری، معمولی و غیره است.

زَمبیلِ مَهْری (zambil-e-mohari): زنبیل مخصوص استاد نخل‌ساز از جنس برگ نخل است که بزرگتر و پهن‌تر از زنبیل‌های خانگی و بقالی است.

سُپ (sop): نوعی سینی گرد لبه‌دار که کف آن از برگ نخل بود و برای پاک کردن حبوبات و برنج به کار می‌رفت و از ته خوشه خرما یا تغله ساخته می‌شد.

**سَر سُودِی** (sar-sowdi): سری استوانه‌ای شکل که از برگ نخل بافته می‌شد و برای جلوگیری از ورود گرد و خاک و حشرات به کوزه استفاده می‌گردید. این در، گاهی تک‌رنگ و گاهی چند رنگ بود و منگوله‌ای از لیف خرما از آن آویزان بود ← **سَر کوزِی**.

**سَر کوزِی** (sar-kozei): درپوش بافته‌شده از برگ نخل برای روی کوزه ← **سَر سُودِی**.

**سَلَه** (salā): نوعی فرش بافته شده از برگ نخل است که برای نشستن افراد یا خشک کردن خارک، رطب و سبزی از آن استفاده می‌شود. در کتبی چون تاریخ انجمن‌آرای ناصری و آثار عجم از زیراندازهای حصیری ممتاز بافته‌شده از برگ نخل در جهرم موسوم به جهرمی و جهرمیه یاد شده است (نک. فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۷۲؛ هدایت، بی‌تا: ۱/ ۳۰۴).

**شاخ‌بند** (šāxband): بندی که برای بستن خوشه‌های شکستهٔ خرما به کار می‌رود.

**قلبه سنگ** (qolba-sang): قلاب سنگ یا قلوه سنگ یا فلاخن. وسیله‌ای بافته شده از الیاف و برگ نخل برای پرتاب کردن سنگ است.

**کَپَر** (kapar): نوی سایبان و اطاق‌مانندی است که برای ساختن آن، از برگ یا پیش و تنهٔ درخت خرما یا میخنیه استفاده می‌شود ← **خونۀ خشمی**.

**کَپَه پَر سُمِی** (kapə-parsoni): ظرف بافته شدهٔ پهن مدور که از کپه کوچک‌تر است و برای نگهداری مایهٔ خمیر نان از آن استفاده می‌شود.

**کَپَه** (kapə): ظرف بافته شدهٔ پهن مدور که برای برداشتن آرد از آن استفاده می‌شود.

**کَلِی پِیشِی** (kolei-piši): کلاهی مدور از جنس برگ نخل که آفتابگیر دارد.

**کُنَدَه** (kondaə): تکه‌ای نیم‌متری تا یک‌متری از تنهٔ بریده شدهٔ نخل که به عنوان پایه یا میز برای ساختن و کوبیدن رویهٔ گیوه و تخت آن در جهرم به کار می‌رفت.

**گَرزَا** (gorzā): سبیدی بافته شده از برگ نخل که از چهار طرف آن بندی از الیاف خرما وصل است و درون آن گوشت یا میوه می‌گذاشتند و با قلاب از سقف جایی خنک آویزان می‌کردند تا دور از حشرات باشد.

**نَنی** (nani): نو. نوعی گهواره برای نوزدان که از برگ نخل بافته می‌شد و به وسیلهٔ دو تکه چوب یا بند به دو طرف دیوار وصل می‌کردند.

## ۲-۱-۵. مشاغل مرتبط با نخل

پنگ‌گیر (pang-gir): کسی که هنگام بریدن نخل زیر آن می‌ایستاد و خوشه‌های بریده شده نخل را از در زنبیل‌ها می‌گرفت.

خُرماپاکن (xorma-pāk-kon): کسی که در باغ‌ها یا سر مُشا، به جداکردن خرما از خوشه، تمیزکردن خرما از برگ و خاشاک یا چپاندن خرما مشغول است.

غارِس (γares): فردی که درختان خرما را غرس یا ارزیابی می‌کند و تخمین می‌زند که هر نخلستان چه قدر ثمر دارد.

لوده‌کش (lowda-kaš): کسی که لوده یا سبدهای بزرگ پر از خرما را از زیر درخت تا محل پاک‌کردن خرما (سرِ مشا) به دوش می‌کشیده است.

مالک (mālek): صاحب نخل یا نخلستان.

مُهر (mohar): استاد نخل‌ساز و فردی که وظیفه رسیدگی به تمام امور نخل اعم از گرده‌افشانی، خارگیری، رویش‌گذاشتن، توختک‌بری، پیش‌بری و بریدن خوشه‌های خرما را بر عهده دارد. برخی گفته‌اند اصل این کلمه، ماهر بوده و برخی معتقدند از مُخ‌گر آمده است.

## ۲-۱-۶. آفات و امراض نخل

نخل نیز مانند سایر گیاهان و درختان آفات مختلفی دارد. گاهی هم خرابی نخل ناشی از حشرات یا حیوانات وحشی است؛ مثلاً برخی حیوانات وحشی مانند گراز که در گذشته در جهرم فراوان بودند نیز خوشه‌های نخل‌های کوچک یا محصول انگور و غیره را به صورت نصفه می‌خوردند و دیگر آن خوشه و محصول قابل استفاده نبود. به این عمل حیوانات وحشی در اصطلاح جهرمی، پوزآوردن (pouz-āvordan) گفته می‌شد. در جهرم آفات نخل به نام‌های زیر معروفند:

بلبل خُرمی (bolbol-e-xorme): نوعی بلبل که بزرگ‌تر از گنج‌شک و اطراف نوک او سیاه است. دو سوی گونه او سفید است و پرهای زیر دمش زردرنگ است. چون علاقه بسیاری به خوردن خرما دارد و به محصول خرما آسیب می‌زند، به این نام موسوم شده است.

تُوختکی شدن (tovaxtaki-šodan): به حالت خشک‌شدن خوشه‌های نخل و خرما بر سر درخت می‌گویند. همچنین به حالت پیداشدن رگه‌های خشکیدگی روی خرما می‌گویند، تُوختکی شدن می‌گویند.

چوله (čūla): خارپشت. حیوانی است که محصول تازه نخل های کوچک یا مغز سفیدرنگ شیرین آن را می خورد.

خرمسکی (xermosaki): نوعی آفت علاج‌ناپذیر نخل.

شیره‌زدن (šire-zadan): روی شاخه و برگ نخل موادی چسبنده مانند شیره بیرون می‌زند که برای رفع آن درخت را می‌شستند.

گری‌شدن (kara/karei-šodan): گره در گویش جهرمی نوعی سوسک سیاه بزرگی است که در بهار ته خوشه‌های خرما را می‌خورد و در نتیجه خوشه خشک می‌شد. برای درمان این آفت، مقداری خاک نرم در ته خوشه نخل می‌ریختند. در جهرم گره به صورت گرا نیز تلفظ می‌شود.

گری‌شدن (gare-šodan): روی برگ نخل و خوشه خرما شپشک سفیدرنگی می‌زند که باعث آسیب به ثمر می‌شود و به آن گری‌شدن نخل می‌گویند. برای از بین بردن این آفت، درختان را می‌شستند.

گناشدن (genā-šodan): گناشدن ترک به این صورت است که سر نخل آنقدر رو به پایین خم می‌شود تا از تنه جدا شود. این مرض پیشگیری یا درمانی ندارد و معمولاً نخل‌های دیوانه را آتش می‌زدند.

لِشارشدن (lešar-šodan): صفت خوشه خرما وقتی تُتک و کم‌محصول باشد.

لهه‌کردن (lahæ-kerdan): سیاه و فاسد شدن محل اتصال برگ به تنه نخل. در قدیم برای از بین بردن این آفت، این بخش بیمار درخت را می‌سوزاندند.

مرغ‌شو (morgh-šow): پرده‌ای که چنگل‌های تیزی دارد و شب‌هنگام روی نخل می‌نشیند و با چنگال‌هایش، خرماها را خراب می‌کند.

موش میزری (moš-e-mizari): نوعی موش بزرگ باغی با دم بلند است که در زیر زمین زندگی می‌کند و هنگام رسیدن خرما از درخت نخل بالا می‌رود و خرما را می‌خورد.

## ۲-۱-۷. فراورده‌های خوراکی از نخل و خرما

خوراکی‌هایی که با خرما در جهرم درست می‌شوند به دلیل شیرین بودن خرما اغلب به صورت چاشنی غذا یا عصرانه استفاده می‌شوند. بعضی از این خوردنی‌ها در سراسر کشور رواج دارند؛ مانند خرما آرده که ترکیبی از خرما و ارده است و مردم جهرم به عنوان غذای سبک با خود به کوه و صحرا نیز می‌برند. یا املت خرما که غذایی غنی است. عسل یا شهد خرما و کلوچه‌های خرمایی نیز با استفاده از گوشت خرما در منازل و کارخانه‌های مختلف تهیه می‌شوند. تارونه نخل نیز برای معطرکردن در جهرم کاربرد دارد. در فصل بهار، تکه‌های تارونه را نیز برای معطرکردن چای، داخل چای می‌اندازند و به آن چای تارونه

می‌گویند. همچنین تکه‌های تازه تارونه را در گذشته بین لباس‌ها در صندوق قرار می‌دادند تا لباس‌ها معطر شود.

بعضی خوراکی‌های حاصل از نخل و خرما مثل املت خرما به منظور افزایش قوت جسمانی یا ترکیب تخم‌مرغ و آبره نخل به منظور افزایش قدرت باروری تهیه می‌شوند و نامی خاص ندارند. سایر خوراکی‌های زیر از گذشته در جهرم تهیه می‌شده است:

اُو خُرک (ow-e-xorak): عصاره‌ای که از خارک خیس خورده در آب گرفته شود و زرد کم‌رنگ است.

اوک (evak/avak): آب شیرینی که از خیساندن و له کردن خرما در آب به دست می‌آید و از آن برای طبخ انواع شیرینی و حلوا استفاده می‌شود. تلفظ مصوت آغازین این کلمه در بعضی جاها با فتحه و در بعضی جاهای شهرستان با کسره است.

چنگال (čangal): نوعی غذاست که بیشتر در زمستان‌ها خورده می‌شود و ترکیبی از شیرۀ خرما و روغن حیوانی است که نان را ریزریز کرده و این مواد را روی آن می‌ریزند، سپس با انگشت به چنگ می‌زنند تا مخلوط شود. در بعضی مواقع، پودر زنجبیل به آن اضافه می‌کنند. اگر شیرۀ خرما موجود نباشد از قند کوبیده و شکر هم استفاده می‌کنند. چون این غذا گرم و انرژی‌زاست بیشتر در زمستان استفاده می‌شود. این فراورده با همین نام در مناطق وسیعی از ایران با دستورهای ترکیبی متفاوت از فین تا سیستان و بلوچستان نیز تهیه می‌شود (نک. نجیبی فینی، ۱۳۹۲: ۱۶۷). دهخدا نیز چنگال را نوعی نان شیرین یا ترکیبی از نان و روغن و شیرینی دانسته است (نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه).

حلوی خُرک (halvoi-xorak): حلوایی تهیه‌شده از آرد برنج، روغن، گلاب، زعفران، هل، پودر نارگیل و خارک خشک پخته‌شده.

حلوی خُرمی (halvei-xorme): بعد از گرفتن اوک خرما آن را در دیگ می‌جوشانند و برنج، دارچین، هل، گلاب، زعفران و روغن را طی مراحل به آن می‌افزایند و از آن حلوای خرما درست می‌کنند. به این نوع حلوا موقع نذر محرم، حلوای سیدالشهدا (ع) گفته می‌شود.

خُرک خُشک (xorak-e-xošk): خارک زردرنگ را پس از بریدن خوشه خرما جدا می‌کنند و بعد از جوشاندن در آب، با سوزن مخصوص مانند تسبیح به بند می‌کشند و آویزان می‌کنند.

خُرک و خشخاش (xorak-o-xašxaš): پودری شیرین‌مزه که با خارک خشک کوبیده‌شده، خشخاش و مغز بادام تفت داده تهیه می‌شود.

خُرمی کنجدی (xorma-kongedi): خرماي هسته‌گرفته‌شده را با آرد گندم تفت می‌دهند و بعد آن را به صورت‌های مختلف شکل می‌دهند و روی آن کنجد می‌پاشند.

خُرْم و ماس (xormo-vo-mās): خرمايي که همراه با ماست می‌خورند.

رنگینک (ranginak): دانه‌های خرماي هسته گرفته شده (رطب) را در ظرفی کنار هم می‌چینند و بعد آرد و روغن نفت داده شده را روی آن می‌ریزند. سپس شکر ساییده و هل و دارچین روی آن می‌پاشند. سرکهٔ خرما (serke-i-xormā): برای تهیهٔ این نوع سرکه در جهرم، ابتدا خرما و به‌ویژه خرماي زاهدی یا قصب و خرماهای درجهٔ سه را شسته و با نمک، سرکهٔ طبیعی در بشکه یا خمره می‌ریزند و وقتی ده سانتی‌متر مانده است تا ظرف پر شود به آن آب اضافه می‌کنند. مواد را در محیطی گرم و تاریک به مدت ۲۵ تا ۵۰ روز قرار می‌دهند و طی این مدت، چندبار آن را هم می‌زنند. هنگامی که خرماها ته‌نشین شد، آن را صاف می‌کنند تا تفاله‌های خرما از سرکه جدا شود و سرکهٔ به‌دست آمده را در ظرفی جداگانه می‌ریزند تا جا بیفتد.

شیرهٔ جو شیدهٔ مِگ (širei-jošide-i-meg): مقداری خارک‌های ناررس را که در گویش محلی به آن مگ می‌گویند در هاون‌های سنگی بزرگ می‌کوفتند تا نرم شود. آنگاه آن را در دیگ‌های بزرگ خارک‌پزی می‌ریخته و می‌جوشانند تا شیرهٔ آن کاملاً بیرون آید و مرتب آن را با ملاقه‌ای بزرگ، که به آن آبگردان می‌گویند، هم می‌زنند تا ته نگیرد و شیرهٔ محتویات دیگ کاملاً بیرون بیاید. بعد از اینکه شیرهٔ مگ‌ها خوب بیرون می‌آید، آن را از پارچه‌های مخصوص رد و صاف می‌کردند. این تفاله‌ها، مُس خوانده می‌شد و برای خوراک حیوانات استفاده می‌شد. دوباره شیرهٔ به دست آمده را می‌جوشانند تا کاملاً سفت شود. به این نوع شیره، شیرهٔ خرماي جوشانده شده یا شیرهٔ مِگ می‌گفتند.

شیرهٔ خرما (širei-khormā): شهد خرما که گاهی در ته ظرف خرما جمع می‌شود. از این شیره برای شیرین کردن غذاها یا رب انار استفاده می‌شود.

شیفو (šifū): خرماهایی را که نیمه‌خارک و نیمه‌رطب با شد از وسط نصف کرده و هستهٔ آن را بیرون می‌آورند و پس از خشک کردن در برابر آفتاب آن را به همراه زیرهٔ سبز، کنجد و شیرهٔ خرما در خمره‌های کوچکی می‌ریزند و در زمستان از آن می‌خورند.

عرق تُّرَنه (araq-e-toronə): غلاف خوشه‌های نخل بسیار معطر است و در جهرم به وسیلهٔ تقطیر از آن عَرَقی به نام عَرَق تُّرَنه می‌گیرند که گرم و مقوی است و به صورت شربت استفاده می‌شود.

کچ (kač): پنیر نخل که سفیدرنگ، نرم و خوشمزه است.

کچلو (kačalū): به مِگ یا خارک نیم‌رسی که با سایر خارک‌ها در آب جوشیده پخته می‌شد، کچلو می‌گفتند.

گافته (gāftə): خارکی دو نیمه شده که در آفتاب خشک کرده باشند.

نون شیرین (non-e-širin): نوعی نان که با آرد گندم، آوک خرما و دارچین می‌پزند.  
نون مُشست (non-e-mošt): آوک خرما را با آرد گندم و هل کوبیده رز می‌دهند و قطعه‌های کوچکی از آن را در دست شکل می‌دهند و سپس در روغن سرخ می‌کنند. سپس بر روی آن شکر پودر شده با کمی هل می‌ریزند.

## ۲-۲. مطالعه واژگان نخل و نخلداری در جهرم

در کنار واژگان نخل و نخلداری، باید به باورهای عامیانه، کنایه‌ها، ترانه‌ها، واسونک‌ها، ضرب‌المثل‌ها و مثل‌ها درباره نخل در جهرم اشاره کرد که تحقیقاتی نیز درباره آن انجام شده است (نک. تسلیم جهرمی، ۱۴۰۰: ۱؛ همو، ۱۳۹۹: ۹). در اساطیر و باورهای عامیانه مردم جنوب، نخل از چند وجه؛ مثل داشتن اندام و شکل و حیاتی چون انسان، نر و ماده داشتن، داشتن مغز یا مخ، نوع باروری، راستی قامت و غیره مانند انسان دانسته شده است. بسیاری از باورها، واژگان و رسوم عامه درباره نخل در جهرم دلالت بر انسان‌پنداری نخل نزد مردم این شهر دارد؛ مثلاً جهرمی‌ها معتقدند نخل از نخاله آدمی ساخته شده و بنابراین هر خانه‌ای در آن نخل هست، ساکنان خانه هیچ وقت احساس تنهایی نخواهند کرد و از این رو برای شمارش درخت خرما از واحد انسانی «نفر» استفاده می‌کرده‌اند. همچنین معتقدند اگر سر نخل زده شود، درخت می‌میرد و از این رو کشاورزان جهرمی، اصطلاح کشتن یا قطع کردن نخل را به کار نمی‌برند و به جای آن از اصطلاح «کچی کردن» استفاده می‌کنند. برای یک عدد خرما از واژه کَلّه به معنی سر استفاده می‌کنند یا مغز نخل را مُخ می‌گویند یا اصطلاحاتی چون حَلقِ تَرک، خار دَندون یا تَرک دَندون‌کنده و غیره در بین آن‌ها کاربرد دارد. نامگذاری حالات نخل به حالت‌های انسانی؛ چون دیوانگی یا گناشدن نخل، عاشقی نخل، عروسی نخل، تهدید نخل، ساخته شدن نخل از نخاله انسان و غیره این نظر را تأیید می‌کند. ابن سینا نیز می‌گوید حد فاصل نبات با حیوان، درخت نخل است که از چند وجه شبیه آدمی است (نک. ابن سینا، ۱۳۸۳: ۲۶-۳۰). شهردان بن ابی‌الخیر هم در کتاب زهت‌نامه علایی، تشابهات نخل و آدم را برشمرده است (نک. ابن ابی‌الخیر: ۱۳۶۲: ۲۱۳).

در کنار واژگان مرتبط با نخل و نخلداری، باید به باورهای عامیانه، کنایه‌ها، ترانه‌ها، واسونک‌ها، ضرب‌المثل‌ها و مثل‌ها درباره نخل در جهرم اشاره کرد که تحقیقاتی نیز درباره آن انجام شده است (نک. تسلیم جهرمی، ۱۴۰۰: ۱؛ تسلیم جهرمی، ۱۳۹۹: ۹). رسومی چون عروسی نخل، تهدید نمایشی نخل، نذر نخل و نخل ماتم از مهم‌ترین رسوم مرتبط با نخل در شهرستان جهرم است. باورهایی چون تقدس نخل، نقش آن در باروری زنان، همدم انسان بودن و انسان‌پنداری نخل نیز از باورهای مهم عامه جهرم درباره این درخت است (همان).



بررسی واژگان و اصطلاحات جهرمی درباره نخل و نخلداری مشخص می‌کند اغلب این واژگان ریشه در فارسی کهن و فارسی میانه دارند و لغات عربی در آن‌ها بسیار انگشت شمار و معدود است؛ مثلاً واژه «فسیله» به معنای نخل و «طلعانه» به معنای شکوفه نخل، تنها واژه‌های عربی درباره نخل در گویش جهرمی است.

حتی اگر وجود چهار حرف فارسی پ، ژ، گ و چ را در کلمات، ملاک فارسی بودن بگیریم؛ ۵۵ واژه و اصطلاح مربوط به نخل در جهرم، دارای یکی از این چهار حرفند؛ مثل پُدوز، پُنگ، کُرنگ و پیش، یا دارای دو حرف فارسی‌اند؛ مثل: پیریچه، چنگال، گچخوار. اصل این واژگان را در فرهنگ‌های کهن فارسی چون: لغت فرس اسدی، برهان قاطع و آندراج می‌توان دید. امروزه در بین کلمات و اصطلاحات نخل و نخلداری در جهرم، حرف «ژ» دیده نمی‌شود، اما ابدال در دو حرف: «چ» و «ش» در دو واژه «اره کچبری» و «کش‌کارد» مشهود است.

#### جدول واژگان و اصطلاحات نخل و نخلداری جهرم با حروف فارسی پ، گ، چ، ژ

| ژ                                     | چ                         | گ           | پ  |
|---------------------------------------|---------------------------|-------------|--|
| ابدال در واژگان<br>کش‌کارد و<br>کچبری | چنگال                     | گری شدن     | پنگ: دار پنگ، پنگ آوردن، پنگ بر،<br>پنگ‌بری، پنگ رو پیش گذاشتن، پنگ‌گیر،<br>پنگ تکوندن، جارو پنگی، خوش‌اومد پنگ<br>اول |
|                                       | کچ، کچ‌بری،<br>اره کچ‌بری | جُنگ        | پیش: پیش سوز، پیش خشک، پیش‌بری،<br>جارو پیشی، تی پیش، گلی پیشی   |
|                                       | بیچ                       | کرنگ        | پودوز  |
|                                       | خرماچپون                  | لگاره       | پوره، پوره‌بند   |
|                                       | کچلو                      | گرز         | پُشتو  |
|                                       | چپوندن                    | مگ، شیرۀ مگ | پرته   |
|                                       | خرماچپون                  | گچخوار      | پروند  |

|  |      |            |            |
|--|------|------------|------------|
|  | چوله | گیوونی     | بیریچه     |
|  |      | دگل شاهانی | پیازکن     |
|  |      | رنگ اومدن  | بیز        |
|  |      | گناشدن     | پرکردن     |
|  |      | رنگینک     | بیزه       |
|  |      | گرزا       | پنجه عروسی |
|  |      | قلبه سنگ   | خرما پاکن  |
|  |      |            | پوزاوردن   |
|  |      |            | سُپ        |
|  |      |            | کپر        |
|  |      |            | پریر       |

نکته دیگر این که شهر جهرم، دو بخش محلات شرقی و محلات غربی دارد که برخی کلمات را متفاوت با یکدیگر تلفظ می‌کنند؛ مثلاً در محلات شرقی شهر به کُلاهک خرما، کُلفه (kalafa) و در محلات غربی کُلفه (kolofa) گفته می‌شود. برخی دیگر از اختلاف حرکات و مصوّت‌ها در کلمات و اصطلاحات نخلداری جهرم، اینهاست: اَوک / اَوک؛ پَنجَه عروسی / پَنجَه عروسی؛ خارمَره / خارمَره؛ دُرُونه / دازنه؛ پَرته / پَرته. گاهی تفاوت نگارش به دلیل تفاوت در مصوّت کوتاه و بلند است: تارونه / تازنه؛ دُرُونه / دازنه / دارونه / دازنه؛ پودوز / پُدوز.

همچنین در جهرم برخی کلمات دو شکل دارند؛ به عبارت دیگر، در حروف و صامت‌ها مختلف هستند. به نظر می‌رسد این روند، نتیجه ابدال و قلب حروف است؛ مثل سِیش / شِیش / شِپس؛ گیومی / گیوونی / دیوونی. ابدال در دیگر اصطلاحات نخل در جهرم نیز دیده می‌شود: آسه / هسه؛ کژکارد / کش‌کارد؛ کچبری / کژبری.

در دایره واژگان نخلداری جهرم برخی از واژه‌های مشابه نیز شایسته دقت است؛ مثلاً مُخ و مِگ که در لغت‌نامه‌ها هر دو به معنی درخت نخل است؛ در لهجه جهرمی به معنی خرما یا خرما شده است. با توجه به اینکه برهان قاطع و سایر لغت‌نامه‌ها چون ناظم‌الاطباء، مُگ را همان درخت نخل و خرما (خلف تبریزی، ۱۳۴۲: ۴/ ۲۰۲۹) در واژگان زرتشتی دانسته‌اند، این واژه تصحیف است. چنانکه معین در حاشیه برهان قاطع می‌نویسد در مزدیسنا، تگ به معنی درخت خرماست و «قیاس شود با تاک و تگ که در متن به مگ تصحیف شده است» (همان).

اختصار و مخفف‌سازی در تلفظ نیز در واژگان و اصطلاحات نخل و نخلداری در جهرم دیده می‌شود: بادبیزن/ بادبزن/ بادزن؛ میخینه/ مخنه.

املاي این اصطلاحات نخلداری در جهرم نیز گاهی متفاوت است؛ مثل خاسونی/ خاصونی؛ تارونه/ طارونه؛ عرشی/ ارشی؛ فصیل/ فسیل؛ قصب/ غضب/ قسب/ قسپ.

اسامی منسوب نیز در نامگذاری اصطلاحات نخل و نخلداری دیده می‌شود؛ مثل زاهدی، میزی/ میرزی/ میرزایی، حاجی قنبری، حنایی. برخی امور یا اجزای نخل نیز دو اسم دارند؛ مثل تَرک یا فسیله؛ زاهدی یا قصب. البته واژه فسیله در جهرم امروزه رواج ندارد. در شرح قاموس، فسیله به معنی «خرمان خرد است» (خلف تبریزی، ۱۳: ۱۳۹۰/۳)، اما می‌توان گفت به شکل فصیل به معنی دیوار نیز صحیح است و به همین دلیل به فاصله دو نخل، فصیل می‌گویند.

در اصطلاحات نخلداری جهرم، افعال کمکی چون: کردن، شدن و آمدن نیز دیده می‌شود. گاهی نیز این افعال و مصدرها جایگزین اسم می‌شوند و به تنهایی به کار می‌روند؛ مثلاً ساختن به جای ترک ساختن یا ساختن ترک، به معنای بارور کردن نخل، به کار می‌رود. یا مصدر آوردن در اصطلاح نخلداران جهرمی به معنی تارونه آوردن است. معمولاً حرف «ن» در آخر مصادر اصطلاحات مربوط به نخلداری نیز یا تلفظ نمی‌شود یا خفیف تلفظ می‌شود؛ مثلاً واژه ساختن به صورت ساخت، خوانده می‌شود.

نکته دیگر این است که در گویش محلات غربی شهر جهرم، صوتی وجود دارد که در آخر کلمه می‌آید و اداکننده پایان کلمه است؛ مثل سَلَه، پَرْتَه و غیره. این صوت نه فتحه کامل و نه کسره کامل است و فشار صدا روی آن است و در این مقاله به صورت  $\text{ə}$  آوانگاری شده است. در تلفظ این صوت، لب‌ها نیمه‌باز می‌ماند، نه کاملاً از دوسو باز می‌شود که فتحه کامل شود و نه رو به پایین می‌آید تا کسره کامل باشد. در گویش شیرازی و تهرانی، این صوت به صورت کسره کامل است. در محلات شرقی جهرم این صوت به صورت فتحه باز تلفظ می‌شود.

همچنین مطالعه بر روی این واژگان نشان می‌دهد که انتهای برخی کلمات به‌ویژه در جمله، به صورت خفیف، تلفظ یا حذف می‌شود؛ مثلاً رطب، رُط یا کبکاب، کبکا، تلفظ می‌شود.

به نظر می‌رسد با توجه به دقتی که اهالی این شهر برای نامگذاری تک‌تک اجزاء، زمان ثمردهی و صنایع دستی حاصل از نخل داشته‌اند، امروزه نام برخی از اجزای نخل به دلیل مرور زمان و عدم کاربرد، به فراموشی سپرده شده است؛ مثلاً امروزه نام نوعی خرماي کوچک، نارس و سه‌قلو که از درختان نخل می‌افتد، فراموش شده است.

ذکر این نکته لازم است که تعدادی از اصطلاحات مربوط به نخل مثل پینگ، خُرک، دُمباز و غیره در بوشهر، کرانه خلیج فارس و دریای عمان و به طور کلی در جنوب ایران، با واژگان جهرمی درباره نخل یکسان است. البته بسامد این واژگان مشترک، بسیار اندک است و چندان چشمگیر نیست. نکته دیگر اینکه واژگان و اصطلاحات فارسی‌زبانان شهرستان خفر، به دلیل اینکه تا سال ۱۳۹۸ جزو این شهرستان به شمار می‌آمدند، به گویش جهرمی شباهت بسیاری دارد.

درباره هواشناسی و تقویم عامه درباره نخل در جهرم نیز می‌توان به این عبارت مسجع اشاره کرد: «پرویز، پودوز/دومان، دُمباز/سهیل، پینگ‌انداز» و در آخر هم می‌گفتند: «گور پدر آدم سنگ‌انداز!» منظور از پرویز، ستاره پرویز و اواسط بهار است که خرما نارس و سبزرنگ است. از زمان ستاره دامان، شب‌ها کمی هوا خنک می‌شود، ولی روزها گرما شدت بیشتری دارد و خارک به رنگ زرد و نیم‌رس درمی‌آید. با آشکار شدن ستاره سهیل، وقت بریدن خوشه‌های خرما ست. منظور از عبارت طنزآمیز آخر و سنگ‌انداز هم این است که در قدیم، کودکان به پودوزها یا خرماي نارس سنگ می‌انداختند تا مقداری ریخته شود و بروند زیر گاه یا در کولوک بگذارند تا پودوز پخته شود و بعد بخورند.

### ۳. نتیجه‌گیری

شناخت کامل یک اقلیم بدون شناخت واژگان و زبان آن امکان‌پذیر نیست. از دیگر سوزبان و گویش نیز از جغرافیا تأثیر می‌گیرند. یکی از ویژگی‌های اقلیمی فارس و شهرستان جهرم در جنوب شرقی این استان، نخل خیزی آن است که بر فرهنگ محلی بسیار تأثیر گذاشته است. با وجود این، تحقیقات اندکی راجع به این درخت در فرهنگ و ادبیات بومی فارس شده است. مهم‌ترین شکل بروز فرهنگ، زبان است و نخل و اصطلاحات مربوط به آن در گویش جهرمی بسامد بسیاری دارد. بر اساس نتایج این مقاله، دست‌کم ۲۰۰ واژه و اصطلاح به صورت مستقیم برای نخل و نخلداری در شهرستان جهرم ساخته شده است. چهل و پنج درصد این واژه‌ها از حروف فارسی پ، ژ، گ و چ بهره برده‌اند و بسامد واژگان عربی در این کلمات و اصطلاحات بسیار اندک است و بجز چند لغت انگشت‌شمار عربی مانند فسیله که به نظر می‌رسد به تبع فاضلان عربی‌دان در میان مردم رایج شده است، تمام لغات مربوط به نخل و نخلداری در جهرم از واژگان فارسی و غالباً کهن هستند. گواه این موضوع، یافتن این لغات و رد

بررسی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و نخلداری در لهجهٔ جهرمی (ص ۴۵-۷۶) --- فاطمه تسلیم جهرمی ۷۳

پای آن‌ها در فرهنگ‌های کهن فارسی مثل لغت فرس اسدی، برهان قاطع و فرهنگ آندراج است. معدودی از این کلمات و اصطلاحات نیز با نواحی خرماخیز جنوب ایران اعم از سیستان و بلوچستان، بوشهر و خوزستان مشترک است.

دقت در ساخت این واژگان و اصطلاحات، باور اسطوره‌ای مردم جهرم را در بارهٔ نخل و انسان‌پنداری آن نشان می‌دهد؛ مثلاً واحد شمارش نخل، «نفر» و واحد شمارش خرما، «کله»؛ یعنی سر است یا از مغز نخل یا خود نخل به «مُخ» تعبیر می‌شود. باورهای عامیانه و سنن جهرمی مثل گناشدن نخل، عاشقی نخل، عروسی نخل، تهدید نخل، ساخته شدن نخل از نخالهٔ انسان و غیره این نظر را تأیید می‌کند.

کلمات و اصطلاحات نخلداری در جهرم گاهی با مصدرهای مختلف؛ مثل کردن، آوردن یا ساختن می‌آیند و گاهی نیز یک مصدر فارسی، در اصطلاحات نخلداری جهرمی معنای مجازی دارد؛ مثلاً «آوردن» در اصطلاح نخلداری جهرم به معنای، تارونه آوردن است که مصدر جانشین اسم نیز است. تنوع واژگان و اصطلاحات نخلداری جهرم به اندازه‌ای است که آن را به طور عمده در هفت گروه شامل: انواع نخل‌های محلی، اجزای نخل و حالات آن، امور مرتبط با نخلداری، ابزار ساخته شده از نخل، مشاغل مرتبط با نخل، آفات و امراض نخل و فراورده‌های خوراکی از نخل و خرما می‌توان دسته‌بندی کرد.

## یادداشت‌ها

- ۱- ابن منظور در لسان‌العرب واژهٔ جَرَم را تنه و کُندهٔ نخل معنی کرده است که به واژهٔ جهرم نیز نزدیک است؛ چراکه نام این شهر تا قرن هشتم در متون فارسی و عربی با فتحه روی حرف «ر» خوانده می‌شد و از طرفی نام این شهر در سفرنامه‌های دورهٔ صفوی به صورت جَرَم یا جروم نیز آمده است.
- ۲- فلورین: (ایتالیایی: Fiorino) نام سکه‌ای بود که از سال ۱۲۵۲ تا سال ۱۵۳۳ میلادی، ابتدا در فلورانس ایتالیا و سپس در سراسر اروپا ضرب و از ۷۲ دانهٔ طلا، به وزن حدود ۳/۵ گرم، تشکیل می‌شد.
- ۳- لیور: هر لیور برابر با ۱۵۰ کیلوگرم است.

## منابع

- ابن‌ابی‌الخیر، شهرمدان (۱۳۶۲). زهت‌نامهٔ علایی. تصحیح فرهنگ جهانپور. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن بلخی (۱۳۶۳). فارسنامه. به سعی لسترینج و رینولد نیکلسون. تهران: دنیای کتاب.

- ابن سینا، ابوعلی (۱۳۸۳). رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات. با مقدمه و حواشی موسی عمید. همدان: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و دانشگاه بوعلی همدان.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۵۸). سفرنامه تاورنیه. مترجم ابوتراب نوری. به تصحیح حمید شیروانی. تهران: سنائی و تأیید اصفهان.
- تسلیم جهرمی، فاطمه (۱۳۹۹). جایگاه نخل در اشعار غنایی عامیانه مردم جهرم. مطالعات زبان و ادبیات غنایی، ۱۰(۳۵)، ۹-۲۹.
- تسلیم جهرمی، فاطمه (۱۴۰۰). تحلیل جایگاه نخل در کنایات و ضرب‌المثل‌های جهرمی. ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۱۱(۱)، ۲۰-۱. Doi: 10.30495/IRLL.2021.682493
- حسینی فسایی، محمدحسن میرزا (۱۳۷۸). فارسنامه ناصری. به کوشش منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- حقایق جهرمی، حسین (۱۳۷۵). کتاب جهرم (مجموعه اشعار). تهران: وحید.
- خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۴۲). برهان قاطع. تصحیح محمد معین. تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.
- دُزی، ر.پ.آ. (۱۳۴۵). فهرست البسه مسلمانان. ترجمه حسینعلی هروی. تهران: دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- رئیسی، مسعود (۱۳۹۲). واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به خرما در گویش کنیچی. ویژه‌نامه گویش‌شناسی نامه فرهنگستان، ۲(۲)، ۱۷۵-۱۸۸.
- سلامی، عبدالنبی (۱۳۸۲). خرما در فرهنگ مردم خشت و دلوار. ویژه‌نامه گویش‌شناسی نامه فرهنگستان، ۶(۱)، ۵۳-۷۵.
- سلامی، عبدالنبی (۱۳۸۳). خرما در فرهنگ مردم کرمان. ویژه‌نامه گویش‌شناسی، ۱(۲)، ۳۷-۵۳.
- شاردن، ژان (بی‌تا). میکروفیلم ترجمه سفرنامه شاردن. مسوده مترجم. مترجم سیدمحمد. شماره ۴۵۳۵. تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- صداقت‌کیش، جمشید (۱۳۸۹). جهرم در پویه تاریخ. شیراز: فرهنگ پارس؛ بنیاد فارس‌شناسی.

بررسی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و نخلداری در لهجه جهرمی (ص ۴۵-۷۶) --- فاطمه تسلیم جهرمی ۷۵

- ضیایی، محمدرفع (۱۳۸۵). نخل خرما، درخت خرما و آنچه از آن می‌سازند. فرهنگ مردم، ۱۷(۱)، ۳۱-۵۲.

- طاووسی، محمود (۱۳۶۵). واژه‌نامه شایست‌نشایست. شیراز: دانشگاه شیراز.

- طوفان، جلال (۱۳۸۰). شهرستان جهرم. شیراز: کوشامهر.

- طوفان، جلال (۱۳۹۹). تاریخ اجتماعی جهرم. شیراز: تخت جمشید.

- عقیلی، عبدالرسول (۱۳۹۳). بانسیم تارونه (مجموعه شعر). جهرم: بونیز.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). شاهنامه. تصحیح سعید حمیدیان. تهران: قطره.

- فرزین‌نیا، صمد (۱۳۹۰). فرهنگ فارسی جهرمی. شیراز: دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز.

- فرصت شیرازی، محمدنصیر (۱۳۷۷). آثار عجم. تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.

- فره‌وشی، بهرام (۱۳۵۵). واژه‌نامه خوری. تهران: وزارت فرهنگ و هنر، مرکز مردم‌شناسی ایران.

- فیگوئروا، گارسیا سیلوا (۱۳۶۳). سفرنامه دن گارسیا سیلوا فیگوئروا. مترجم غلامرضا سمیعی.

تهران: نشر نو.

- قزلی جهرمی، ایرج (۱۳۹۴). فرهنگ آداب و رسوم شهرستان جهرم. جهرم: بونیز.

- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۶۹). تصحیح محمدجواد مشکور. تهران: دنیای کتاب.

- کیا، صادق (۱۳۵۴). خرما بن و واژه‌های وابسته به آن در فارسی جهرم. پژوهشنامه فرهنگستان زبان

ایران. ۱۱(۱)، ۸۳-۹.

- مجدی، محمدبن ابی‌طالب (۱۳۶۲). زینة‌المجالس. به تصحیح احمد احمدی. تهران: کتابخانه

سنایی.

- مقدسی، ابو عبدالله (۱۳۶۱). احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه علینقی وزیری. تهران:

شرکت مؤلفان و مترجمان.

- مکنزی، دنیل نیل (۱۳۷۳). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- منصوری، مهرزاد (۱۳۸۶). واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به خرما در خاوران فارس. گویش‌شناسی،

۶(۱)، ۱۸۴-۱۹۴.

۷۶ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۴، شماره ۱، پیاپی ۴۳، بهار ۱۴۰۳

- نجیبی فینی، بهجت. (۱۳۹۲). واژه و اصطلاحات مربوط به درخت نخل، گیاهان و درختان مخصوص شهر فین. ویژه‌نامه گویش‌شناسی نامه فرهنگستان، ۱۳(۱)، ۱۶۱-۱۷۳.

- هدایت، رضاقلی‌خان (بی‌تا). فرهنگ انجمن‌آرای ناصری. تهران: کتابفروشی اسلامیة.